**باسمه تعالی**

[***محقّق غروب شمس در روایات*** 1](#_Toc474242188)

[***خلاصه توجیه مرحوم خویی نسبت به روایات زوال حمره مشرقیه*** 1](#_Toc474242189)

[***مناقشه در این جمع بر اساس بررسی تجربی*** 2](#_Toc474242190)

[***روایت یازدهم (ادامه بحث)*** 4](#_Toc474242191)

[**معنای روایت** 4](#_Toc474242192)

[**نظر محقّق همدانی** 4](#_Toc474242193)

[**نظر مرحوم حکیم** 5](#_Toc474242194)

[**مناقشه** 5](#_Toc474242195)

[**نظر مرحوم خویی** 5](#_Toc474242196)

[**مناقشه** 5](#_Toc474242197)

[**نظر آقای سیستانی** 6](#_Toc474242198)

[**مناقشه** 7](#_Toc474242199)

**موضوع**: کتاب الصلاۀ/اوقات فرائض /محقِّق غروب شمس/تعارض روایات/جمع مرحوم خویی

**خلاصه مباحث گذشته:**

متن خلاصه ...

***محقّق غروب شمس در روایات***

***خلاصه توجیه مرحوم خویی نسبت به روایات زوال حمره مشرقیه***

بحث راجع به این بود که وقت نماز مغرب زوال حمره مشرقیه است یا استتار قرص است. فرمایش مرحوم خویی را بیان کردیم و خلاصه آن این بود که:

این روایاتی که مفاد آن این است که: ***إِذَا غَابَتِ الْحُمْرَةُ مِنْ هَذَا الْجَانِبِ يَعْنِي مِنَ الْمَشْرِقِ- فَقَدْ غَابَتِ الشَّمْسُ مِنْ شَرْقِ الْأَرْضِ وَ غَرْبِهَا[[1]](#footnote-1)***یا روایت محمد بن عبید (ظاهراً محمد بن علی که در کتب است تصحیف محمد بن عبید است هر چند محمد بن عبید هم توثیق ندارد): ***صحبت الرضا (عليه السلام) في السفر فرأيته يصلي المغرب إذا أقبلت الفحمة من المشرق يعني السواد***[[2]](#footnote-2):

**ایشان فرموده است که ما بررسی کردیم و دیدیم**: هنگام استتار قرص این حالت پیش می آید یعنی هم حمره از جانب مشرق حقیقی از بین می رود و هم سیاهی به وجود می آید لذا این روایات دلیل بر قول ما می شود نه این که بر قول مشهور دلالت کند.

**عرض ما به مرحوم خویی این بود که:** آنچه شما تجربه کرده اید ظاهراً مطابق واقع نیست و اشتباهی شده است.

***مناقشه در این جمع بر اساس بررسی تجربی***

و به دوستان سپردیم که مسأله را بررسی کنند و به آن ها هم اکتفا نکردیم و دیروز خود ما برای بررسی رفتیم و آنچه به دست آوردیم این است که:

**أولاً:** قبل از استتار قرص، موقعیت حمره در مشرق حقیقی نیست و با آن فاصله دارد و لکن این مهم نیست.

**ثانیاً**: باریکه ای از فضا که به انتهای افق وصل است قبل از استتار قرص سیاه کم رنگ است و یک ربع قبل از استتار قرص بالاتر از این سیاهی خط باریکی از حمره وجود دارد که قبل از استتار قرص شروع به کم شدن می کند ولی هنگام استتار قرص این حمره از بین نمی رود بلکه حمره بالاتر می آید. و سیاهی کم رنگ که رنگ ابری دارد و آبی رنگ است بالاتر می آید و ابتدا انسان فکر می کند که قبل از استتار قرص، این حمره آرام آرام از بین می رود ولی بعد از استتار قرص این حمره وجود دارد ولی بالاتر آمده است.

و لذا سؤال ما از مرحوم خویی این است که مقصود شما از این که مراد از مشرق خصوص موضع طلوع شمس و غروب شمس است چیست؟ و ایشان بر این مطلب اصرار دارد و می فرماید: در روایت عمار ساباطی تعبیر به مطلع الشمس می کند که به معنای محل حقیقی طلوع شمس است، و تعبیر به مشرق نمی کند.

که اشکال ما این است که أصلاً حمره در مطلع حقیقی شمس نیست.

**بعد ایشان فرمود:** به مقتضای کروی بودن زمین، مشرق مشرف بر مغرب است و ارتفاع حمره از نقطه مشرق ملازم با استتار قرص است:

**اشکال ما این است که**: ارتفاع حمره و بالا آمدن حمره که در روایت نیامده است و در روایت غابت الحمره آمده است:

ارتفاع حمره به این معنا که حمره قبل از استتار قرص آرام آرام تحت تأثیر سیاهی اطراف و سیاهی زیر آن، کم می شود و هنگام غروب آفتاب حمره کم شده و بالاتر آمده است، محسوس است و به لحاظ تجربی صحیح است. ولی این معنای محسوس با «علت الحمره» می سازد در حالی که در روایت «غابت الحمره و ذهبت الحمره» آمده است.

و لذا این تعابیری که ایشان فرموده است و گاهی هم تعبیر می کند: مقتضای کروی بودن زمین این است که حمره قُبیل استتار در مشرق باشد و به مجرّد استتار خورشید حمره آرام آرام بالا می آید و از بین می رود؛

صحیح نیست و اشکال می کنیم: اگر شروع از بین رفتن حمره را حساب می کنید که قبل از استتار قرص است و اگر از بین رفتن کامل حمره را می گویید که یک ربع بعد از استتار قرص است. پس در زمان استتار قرص چه چیزی ملازم استتار قرص است.

**یا در روایت أقبلت الفحمه ایشان می گوید**: (***صحبت الرضا (عليه السلام) في السفر فرأيته يصلي المغرب إذا أقبلت الفحمة من المشرق يعني السواد):*** « الدلالة قاصرة إذ الفحمة إنما تقبل عند سقوط القرص و استتاره كاقبال البياضة عند الطلوع، فلدى غروب الشمس ترتفع الحمرة من نقطة المشرق تدريجاً و يتبعها السواد مباشرة كما يقضي به الحسّ و التجربة. إذن فالملازمة إنما هي بين إقبال الفحمة و بين الاستتار لا بينه و بين الزوال عن قمة الرأس كي تدل على القول الأشهر، بل هي في الدلالة على القول المشهور أظهر حسبما عرفت[[3]](#footnote-3)»: حمره قبل از استتار قرص شیئا فشیئا از بین می رود نه این که هنگام غروب شمس این اتّفاق بیفتد. أقبلت الفحمه اگر به معنای شروع سیاهی که قبل از استتار قرص است و اگر به معنای زیاد شدن سیاهی و از بین رفتن حمره است که یک ربع بعد از استتار قرص حاصل می شود.

لذا این مطالبی که ایشان فرموده است تجربه کرده ایم، خود ما هم به لحاظ تجربی بررسی کردیم و به بررسی های دوستان اکتفا نکردیم و دیدیم که تجربه خلاف فرمایش مرحوم خویی است.

بله این که مطرح شد حمره از قمۀ الرأس تجاوز نمی کند درست است. حمره بعد از مدّتی محو می شود زیرا حمره رنگی است که ناشی از شکسته شدن نور خورشید است و در بالای سر ما شکسته شدن نور مشخص نیست و تنها در افق مشخص است. و حمره مغربیه هم قبل از ذهاب حمره مشرقیه وجود دارد و این گونه نیست که بعد از ذهاب حمره مشرقیه، حمره مغربیه ایجاد شود. ولی روایت مرسله ابن أبی عمیر مقطوع البطلان نیست و تعبیر عرفی است. و به نظر ما تعبیر روایت هم روشن می شود:

بحذاء القبله یعنی پشت به قبله. و جازت قمۀ الرأس یعنی حمره دیگر این جا نیست و در طرف مغرب وجود دارد. و ذهن عرفی این گونه بوده است و حضرت هم طبق همین ذهن عرفی مطلب را بیان کرده است. و بنا نیست که أئمه فلکیّات را یاد مردم بدهند و مردم خودشان این ها را یاد می گیرند. اسلام به صدد تربیت مردم است و بنا نیست که علم به مردم یاد بدهد هر چند مطالبی علمی هم وجود دارد ولی هدف أصلی قرآن و سنّت این نبوده است.

***روایت یازدهم (ادامه بحث)***

به صحیحه عبدالله بن وضّاح رسیدیم:

رواية سليمان بن داود عن عبد الله بن وضاح قال: ***كتبت الى العبد الصالح (عليه السلام) يتوارى القرص ويقبل الليل ثم يزيد الليل ارتفاعا وتستتر عنا الشمس وترتفع فوق الليل*** (هكذا في الاستبصار وفي الوسائل، ولكن في التهذيب: فوق الجبل) ***حمرة ويؤذن عندنا المؤذنون فأصلي حينئذ وأفطر إن كنت صائما أو أنتظر حتى تذهب الحمرة التي فوق الليل*** (هكذا في الاستبصار وفي الوسائل، ولكن في التهذيب: فوق الجبل)***، فكتب إلي أرى لك أن تنتظر حتى تذهب الحمرة وتأخذ بالحائطة لدينك***([[4]](#footnote-4)).

**معنای روایت**

در این روایت اختلاف شده که مراد آن چیست:

**نظر محقّق همدانی**

محقّق همدانی فرمود که دلالت این روایت روشن است: راوی فرض کرده است که استتار قرص صورت گرفته است و سؤال می کند که صبر کنم تا حمره از بین برود یا نمازم را بخوانم و مراد از حمره هم حمره مشرقیه است نه حمره مغربیه؛ زیرا سؤال از ذهاب حمره مغربیه که بعد از نماز عشاء است عرفی نیست چون رقیب استتار قرص، زوال حمره مشرقیه است نه زوال حمره مغربیه، لذا مراد از حمره زوال حمره مشرقیه است.

**نظر مرحوم حکیم**

**و مرحوم حکیم فرموده است:** أقوی این است که این روایت می خواهد حرف خطّابیه را بگوید لذا نمی شود به این روایت عمل کرد.

**تقریب مرحوم حکیم این است که**: شاید جبل در مغرب بوده است و راوی هم سؤال می کند که آیا صبر کنم حمره مغربیه از بین برود. حضرت می فرماید صبر کن تا حمره از بین برود که موافق قول خطّابیه می شود. لذا روایت قابل عمل نیست.

**مناقشه**

**انصافاً این مطلب خلاف ظاهر است**: حمره مغربیه این قدر پیچاندن ندارد و با این تعابیر راوی تناسب ندارد. مناسب بود برای بیان این معنا راوی می گفت آیا نمازم را قبل از سقوط شفق بخوانم یا بعد از سقوط شفق بخوانم و این که این همه تعبیر می کند که .... و با آن بخواهد بگوید آیا نماز را قبل از سقوط شفق بخوانم یا نه، عرفی نیست. این همه مقدمه برای رساندن این مطلب عرفی نیست.

**نظر مرحوم خویی**

**آقای خویی فرموده است که:** لفظ احتیاط با شبهه حکمیه تناسب ندارد لذا مورد روایت، شبهه موضوعیه است:

**مناقشه**

می گوییم: این چه قرینه ای است: لفظ احتیاط در روایات به معنای احتیاط مصطلح نیست: أخوک دینک فاحتط لدینک یعنی فاحتفظ دینک و احتاط یعنی دور دینش دیوار کشید تا دینش محفوظ بماند. و در این روایت تأخذ بالحائطۀ لدینک یعنی برای تو این گونه می بینم که دینت را حفظ کنی که ربطی به احتیاط مصطلح در شبهات حکمیه ندارد و قرینه نمی شود.

**و انصافاً فرمایش محقّق همدانی عرفی است و با تجربه ما هم مطابق است**: اگر خورشید پشت کوه پنهان می شد و جبل در مغرب بود می گفت یتواری الشمس خلف الجبل و لاندری أ غاب أم لا؟ و این همه تعبیر عرفی نیست: یتواری القرص یعنی قرص خورشید پنهان می شود که ظاهرش این است که از کل افق پنهان می شود. و شب بالا می آید. و مؤذّنون نه فقط یک مؤذّن یا بعضی از مؤذّن ها، اذان می گویند چون أهل سنت با استتار قرص اذان می گفتند و این ها بر اوقات نماز محافظت می کنند و نسبت به استتار قرص تکیه می کنند. و خورشید از ما پنهان می شود. این که این همه جمله گفت که ظهور در غائب شدن خورشید داشت را کنار بگذاریم و به خاطر یستر عنّا که گفته از ما پنهان شده است بخواهیم شبهه موضوعیه بگیریم صحیح نیست.

این که می گوید یتواری القرص به قول مطلق ظاهرش این است که جبل در مشرق بوده است و اگر استتار قرص خلف الجبل بود تعبیر به یتواری القرص خلف الجبل أولی بود. و امام هم صریح نفرمود استتار قرص باطل است و ذهاب حمره مشرقیه شرط است و به قول محقّق همدانی در بیان حکم واقعی مماشات کرد و صریح نگفت که حرف عامّه باطل است.

لذا به نظر ما دلالت روایت بر نظر مشهور تمام است و سند آن هم تمام است.

**نظر آقای سیستانی**

آقای سیستانی که استتار قرص را کافی می دانند ولی احتیاط واجب می کنند که تا زوال حمره مشرقیه برای نماز صبر شود، **راجع به روایت عبدالله بن وضّاح می گوید:**

روایت مضطرب المتن است و برخی از تعبیرات با استتار قرص و برخی با زوال حمره مشرقیه مناسبت دارد. و چون ملاک حجّیت خبر را وثوق شخصی به صدور می دانیم و در این جا وثوق به صدور پیدا نمی کنیم لذا روایت از حجّیت می افتد.

**و ایشان در برخی موارد از این نکته استفاده می کند**:

**مثلاً روایت ابن أبی عمیر** از زراره «الصلاۀ فی وبره فاسد لایقبل الله تلک الصلاۀ حتی یصلی فی غیرها» می گوید متن مضطربی دارد و وثوق شخصی به آن پیدا نمی کنم و لذا معتبر نیست و نتیجه می گیریم که فقط در حرام گوشت هایی که سباع و درنده اند نمی شود نماز خواند. و دلیل بر حرمت نماز در پوست مار یا پوست تمساح این روایت است که حجّت نیست لذا مشکلی ندارد. یا راجع به إنما هی أربع مکان أربع ایشان می فرمود وثوق به صدور از جانب امام پیدا نمی کنم.

**یا مثلاً روایت عمّار می گوید** اگر کسی وظیفه داشت نشسته نماز بخواند ولی تکبیر نماز را ایستاده گفت باید نمازش را اعاده کند. در حالی که فتوا این است که تا می تواند ولو به تکبیر باید نماز ایستاده خوانده شود و اگر تکبیر را ایستاده نگوید نمازش باطل است. در این جا هم ایشان فرموده است من وثوق به صدور پیدا نمی کنم: زیرا خلاف مرتکز است و عمّار ساباطی هم از این نقل های خلاف مرتکز زیاد دارد وثوق به صدور پیدا نمی کنم.

**در این جا هم فرموده است من وثوق به صدور پیدا نمی کنم**: یک جا می گوید: «یتواری عنّا القرص» که ظاهرش استتار قرص است و صبر کردن با زوال حمره مشرقیه می سازد. و در جای دیگر می گوید: «یزید اللیل ارتفاعا» که ظاهرش این است که شب شده است و در عین حال حضرت فرمود صبر کن که صبر کردن با نظریه ذهاب حمره مغربیه می سازد.

**مناقشه**

ما وجهی برای این که وثوق به صدور حاصل نشود نمی بینیم و روایت اضطراب متن ندارد: «یرتفع اللیل ارتفاعاً» خصوصاً در زمانی که برق نبوده است با استتار قرص صادق است ولو هنوز حمره مشرقیه باقی باشد. در روستا ها همین که هوا تاریک می شود می گفتند که شب شد به منزل برویم. و این جمله به این معنا نیست که شب بشود و تاریک بشود.

و ارتفاعاً نشانه تاریکی شدید نیست بلکه با این هم می سازد که سیاهی ای که قبل از غروب آفتاب بود بالاتر بیاید. صمت صوماً یعنی یک روزکی گرفتم نه این که حتماً به معنای صوم عظیمی گرفتم.

علاوه بر این که ما وثوق شخصی به صدور را شرط نمی دانیم و «العمری ثقتی فاسمع له و أطع فإنه الثقه المأمون» که می گوید خبر ثقه حجّت است.

1. وسائل الشيعة، ج‌4، ص: 172‌ [↑](#footnote-ref-1)
2. - وسائل الشيعة ص 175 [↑](#footnote-ref-2)
3. موسوعة الإمام الخوئي، ج‌11، ص: 175‌ [↑](#footnote-ref-3)
4. - وسائل الشيعة ج‌10 ص 124 [↑](#footnote-ref-4)